

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

اشرف دهقانی
۱۸ دسمبر ۲۰۱۹

بخش شانزدهم

به یاد گرامی بهروز دهقانی که در پیوند اندیشه و عمل صمیمی بود

از وقایع مهم سال های یاد شده که توضیحگر حرکت های عملی بعدی بهروز و یارانش می باشند ، قبل از همه باید به تحول مهم ایجاد شده در ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران اشاره کرد که در سال ۱۳۴۱ به عنوان "انقلاب سفید" با رکن اساسی اش "اصلاحات ارضی"، شناخته شد. با آن "اصلاحات"، سیستم سرمایه داری وابسته که از دیرباز با نفوذ امپریالیسم در ایران به ضرر سرمایه داری خود کشور (سرمایه داری ملی) به تدریج رشد کرده بود، به سیستم حاکم در جامعه ما تبدیل گشت و بر این اساس، نفوذ سرمایه های امپریالیستی آهنگ و وسعت هرچه بیشتری در ایران پیدا نمود و حتی به دورترین دهات نیز گسترش یافت. در ضمن در طی این دوره، مبارزات توده های تحت ستم ایران که اوج تازه ای یافته بود در فقدان یک رهبری کمونیستی در جامعه، یکی پس از دیگری سرکوب و به شکست کشیده می شدند. به طور برجسته، در ۱۵ خرداد [جوزا] سال ۱۳۴۲ تظاهرات اعتراضی قشرهایی از خرده بورژوازی شهری (دکانداران و بازاری ها) که تحت ستم رژیم دیکتاتور شاه قرار داشتند با سرکوب خونین مأموران رژیم مواجه شد. در این جا اشاره وار یادآور شوم که در این مقطع بود که خمینی به دلیل حمایت از آن مبارزه و یا در واقع سوءاستفاده از آن مبارزه و کوشش برای سوار شدن بر موج آن (به همان گونه که امروز مرتجعان و اصلاح طلبان غیرحکومتی چنین می کنند) با در نظر داشتن این واقعیت که وی قاطعانه در مقابل دیکتاتوری شاه ایستاد و سخنان درشتی علیه شاه زد (به همان گونه که امروز نیز این یا آن فرد فرصت طلب و حتی مرتجع در پوشش فعال به اصطلاح مدنی، ممکن است سخنان ظاهراً تند و باورنکردنی! علیه خامنه ای بزند) نامش در میان بخش هایی از مردم آن دوره به عنوان فردی مبارز و ضد دیکتاتور مطرح شد.

خمینی مخالف اصلاحات ارضی شاه بود ولی مخالفت لفظی او با دیکتاتوری شاه که مردم ایران خود را اسیر و در بند آن می دیدند، باعث شد که این امر که وی از موضع کاملاً ارتجاعی یعنی به نفع اربابان فئودال با اصلاحات ارضی شاه مخالف است، نادیده گرفته شود. همچنین مخالفت با نفس حق رأی زنان و ابراز نظراتی ارتجاعی در رابطه با زنان توسط خمینی، در آن مقطع مورد توجه عموم قرار نگرفت و این امور نیز در سایه نفرت شدید مردم از دیکتاتوری شاه و مشاهده ایستادگی خمینی در مقابل آن، پوشیده ماند (همچنان که امروز هم افرادی به صرف اعتراض و مبارزه علیه دیکتاتوری جمهوری اسلامی و یا حتی جلوه هایی از این دیکتاتوری، در نزد قشرهایی از مردم، مورد تعریف و تمجید

قرار می‌گیرند - بدون آن که توجه شود که آن‌ها به جای آن چه نفی می‌کنند چه می‌گذارند و آیا نافی سیستم سرمایه‌داری هم در ایران هستند یا نه!

در جریان سرکوب وحشیانه مبارزات اقصای خردمبورژوازی شهری در ۱۵ خرداد [جوزا] ۱۳۴۲، بسیاری از مردمان زحمتکش که حتی رهگذر نیز بودند مورد آماج گلوله‌های مسلسل‌های مأموران سرکوبگر رژیم شاه واقع شدند. جای تردید نیست که صحنه‌هایی از چنان وقایع خونین را بهروز یا خود به چشم دیده و یا از زبان شاهدان عینی مستقیماً شنیده بود. نمونه زیر را که مربوط به واقعه‌ای از ۱۵ خرداد [جوزا] ۴۲ در تهران می‌باشد، عیناً از کتاب "بذرهای ماندگار" که توسط من در فروردین ۱۳۸۵ (اپریل ۲۰۰۵) نوشته شده نقل می‌کنم: (توضیح ۶ صفحه ۱۴۱)، "در خاطرات زندگی من، تصویر مادری قرار دارد که بغض شدید کینه، گلویش را می‌فشارد ولی به خود فشار می‌آورد که آن را قورت دهد و می‌کوشد تا نگذارد که اشک‌هایش سرازیر شوند. او به حالت درگوشی با مادر من صحبت می‌کند و هر دو مرتباً آشفته‌تر می‌شوند. این صحنه را، من، در یک حمام عمومی در تبریز که با مادرم به آن جا رفته بودم، شاهد بودم. آن‌ها، توجهی به من نداشتند؛ ولی من به حرف‌هایشان گوش می‌دادم و توانستم علت آن غم و آشفتگی و ناراحتی را متوجه شوم. نیروهای ارتش شاهنشاهی، دختر جوان آن مادر را، به همراه داماد و کودک تازه متولدشان، در تهران به رگبار مسلسل بسته و خونشان را بر زمین ریخته بودند. آن مادر می‌گفت که دختر و نوه و داماد من، داشتند از خیابان می‌گذشتند که به مسلسل بسته شدند." بی‌شک آبا شرح کامل این جنایت رژیم شاه را برای بهروز تعریف کرده بود.

آن چه در خرداد سال ۱۳۴۲ رخ داد، برای بهروز، سومین رویداد تاریخی خونین بود که تجربه می‌کرد. او در هفت سالگی پس از فرار رهبران فرقه دموکرات، در مدرسه و کوچه و خیابان اعمال وحشیانه طبقات استثمارگر و ارتش شاهنشاهی علیه توده‌های مردم را به چشم دیده بود. در ۱۴ سالگی شاهد اعمال جنایت بار مزدوران کودتای ۲۸ مرداد [اسد] (۱۳۳۲) بود و حال در ۲۴ سالگی سرکوب‌های خونبار توده‌ها توسط مأموران رژیم شاه را تجربه می‌کرد. تمامی این واقعیات و مشاهده زندگی پر رنج و درد کارگران و زحمتکشان از نزدیک که هم طبقه‌ئی‌های خود وی بودند، همراه با درک علت اصلی و پایه‌ئی ظلم‌ها و ستم‌ها و حق‌کشی‌های گسترده در جامعه که خود در درون آن‌ها می‌زیست، خشم و نفرت نه فقط از رژیم دیکتاتور شاه بلکه از همه ستمگران و استثمارگران و کل جامعه طبقاتی را در دل او هر چه فزونتر ساخته و بارور می‌کرد.

در فاصله سال‌های ۱۳۳۹ - ۱۳۴۲ آشکار گشتن عدم کارائی مبارزات قانونی و مسالمت‌آمیز علنی با شعارهای توهم آمیزی چون استقرار حکومت قانونی و انتخابات آزاد که جبهه ملی به مثابه یک تشکل ملی بورژوائی و سازمان‌های خرده بورژوائی وابسته به آن خود را در آن‌ها محصور ساخته بودند، تجارب تلخ و منفی ولی در عین حال گرانبهای برای بهروز و روشنفکران صدیقی چون او در سراسر ایران به جای گذاشت. ثابت شد که در شرایط سلطه امپریالیسم در ایران که الزاماً با حاکمیت دیکتاتوری عنان گسیخته عجین می‌باشد، چنین شکل‌هایی از مبارزه نمی‌توانند نتیجه‌ای جز آن چه حاصل شد یعنی شکست مبارزات کارگران و توده‌های زحمتکش و سرکوب و دستگیری مبارزان در برداشته باشند. در رابطه با این مقطع از تاریخ مبارزاتی مردم ایران، رفیق مسعود احمدزاده، تئورسین کبیر چریک‌های فدائی خلق ایران در کتاب "مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک" نوشته است: "این مبارزات هم که به طور کلی در چهارچوب شعارهای از کار افتاده‌ای چون استقرار حکومت قانونی و انتخابات آزاد و شیوه‌های فلج‌کننده مبارزه محدود بودند، در برابر دشمن که فقط زبان زور را می‌فهمید و متکی بر سرنیزه بود، نتوانستند کاری از پیش ببرند. هیولای سنگین سرنیزه دوباره همه جا را زیر سلطه خود گرفت. اما شرایط جدید یک فرق اساسی با شرایط بعد از کودتا داشت: دیگر کسی نمی‌توانست به شعارهای گذشته، به شیوه‌های کهنه مبارزه و اشکال مهجور سازمانی اعتماد

کند." - در این جا بی مناسبت نیست متذکر شوم که متأسفانه همین تجربه گرانبها در طی سال های ۱۳۵۷ - ۱۳۶۰ (با در نظر گرفتن همه تفاوت ها بین دو شرایط) توسط سازمان هائی که ماهیت خرده بورژوائی داشتند ، نادیده گرفته شد. آن ها با این توهم که گویا بعد از قیام بهمن [دلو] ۱۳۵۷ ، حکومت مردمی بر سر کار آمده و امپریالیست ها (براحتی) از سلطه خود در ایران دست کشیده اند، به مماشات با جمهوری اسلامی پرداختند و با زیر پای گذاشتن درس های تجارب منفی اوایل دهه چهل، درست مثل آن دوره، راه مبارزه قانونی و مسالمت آمیز علنی را در پیش گرفتند تا آن جا که مثلاً بهترین و خوشنام ترین اعضای خود را به عنوان کاندید انتخابانی برای مجلس تحت حاکمیت جمهوری اسلامی که به واقع حکومت دست نشانده امپریالیست ها بود (و می باشد) معرفی نمودند. در توصیف تئوریک این امر باید گفت که اگر بعد از اصلاحات ارضی و حاکمیت سیستم سرمایه داری و تحکیم هر چه بیشتر سلطه امپریالیسم در ایران، بورژوازی ملی دیگر به عنوان یک طبقه به تدریج راه افول طی کرده و بالاخره از بین رفته بود، حال، این خرده بورژوازی در شکل های جدیدش بود که نمایندگان متوهم و نادان خود را به صحنه فرستاد تا تأثیرات مخرب خود را در آن سال های تاریخ ساز ۱۳۵۷ - ۱۳۶۰ به جای بگذارند. پس از سپری شدن "فضای باز سیاسی" بین سال های ۱۳۳۹ - ۱۳۴۱ ، جو اختناق و دیکتاتوری بار دیگر و این بار شدیدتر از پیش بر جامعه مستولی گشت. رژیم شاه که با "انقلاب سفید" کذائی اش عهده دار تسهیل نفوذ هر چه بیشتر سرمایه های امپریالیستی در شهر و روستاهای ایران شده بود، حالا دیگر بی محابا با کمترین مخالفت ها و اعتراضات مردمی با زبان گلوله پاسخ می گفت.

(ادامه دارد)